



حسین زرینی

دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه شهید بهشتی

## نهاوند در سفرنامه‌ی عراق عجم ناصرالدین شاه

### آشنایی با کتاب

ناصرالدین شاه قاجار در طول دوره‌ی حکم‌فرمایی خود بر ایران (۱۳۱۳-۱۲۶۴ ه. ق) چندین بار به نقاط مختلف داخل ایران و حتی خارج از کشور مسافرت کرد. سفرنامه‌ی عتبات (۱۲۷۸ ق)، سفرنامه‌ی خراسان اول (۱۲۸۳ ق)، سفرنامه‌ی فرنگستان اول (۱۲۹۰ ق)، سفرنامه‌ی مازندران (۱۲۹۲ ق)، سفرنامه‌ی فرنگستان دوم (۱۲۹۵ ق)، سفرنامه‌ی خراسان دوم (۱۳۰۰ ق)، سفرنامه‌ی فرنگستان سوم (۱۳۰۶ ق) و نهایتاً سفرنامه‌ی عراق عجم (۱۳۰۹ ه. ق) حاصل مشاهدات شاه از این سفرهاست که منابع ارزنده‌ای برای پژوهشگران تاریخ ایران عصر ناصرالدین شاه پدید آورده‌اند.

در این نوشتار، به مناسبت انتشار نسخه‌ای جدید از سفرنامه‌ی عراق عجم ناصرالدین شاه، به ذکر مطالبی راجع به این کتاب و جایگاه آن در مطالعات مربوط به نهاوند پژوهی پرداخته می‌شود.

پیش از هر چیز برای روشن شدن ذهن خوانندگان نسبت به عبارت «عراق عجم» باید گفت عراق عجم، که در مقابل «عراق عرب» یعنی همان کشور عراق امروزی قرار می‌گرفته، به نواحی وسیعی از بلاد مرکزی و غرب ایران اطلاق می‌شده است. جغرافی‌دانان ولایات بسیاری را جزء این حوزه قلمداد کرده، که از جمله استان‌های همدان، لرستان، ایلام، کرمانشاه، اصفهان و... امروزی جزء آن قرار گرفته‌اند. استان مرکزی امروز نیز در این حوزه قرار داشته و نام «اراک» یادگاری از همان «عراق» عجم است.

به هر حال، اطلاعات سفرنامه‌ی ناصرالدین شاه راجع به این گوشه از کشور ایران نظر به این که در سال‌های پایانی حیات او و در اوج پختگی سیاسی و اجتماعی‌اش رخ داده است، می‌تواند از جنبه‌های گوناگون حائز اهمیت باشد. راجع به چاپ این سفرنامه باید گفت که اولین بار در سال ۱۳۱۱ ه. ق (۱۲۷۲ شمسی)، یعنی زمان حیات ناصرالدین شاه چاپ شده است. شاه پس از بازگشت از سفر، ضرورت چاپ و انتشار یادداشت‌های خود را به محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه، مسئول انطباعات دربار، گوشزد می‌کند و او آن‌ها را بدون هیچ تغییری در چاپخانه‌ی دولتی در قطع رحلی به چاپ می‌رساند.

این سفرنامه یک‌بار دیگر در سال ۱۳۶۲ هجری شمسی، بدون هیچ‌گونه تغییری، از روی چاپ مذکور به شکل افست به چاپ رسیده است. منتها قطع آن از رحلی به وزیری مبدل گردیده است، مزیت این چاپ در این است که فهرست‌های سه‌گانه‌ی اماکن جغرافیایی، اشخاص و ایلات و عشایر به آن اضافه شده و هم‌چنین فهرست مطالبی برای آغاز کتاب تدوین گردیده تا بتواند تسهیلاتی برای خوانندگان و علاقه‌مندان به وجود آورد.<sup>۱</sup>

این نسخه با مقدمه‌ی جواد صفی‌نژاد و با فهرست‌هایی که ابوالحسن شمس محمدی استخراج کرده، توسط نشر تیراژه با ویژگی‌های فوق منتشر شده است. این کتاب پر اهمیت که به گفته‌ی خود آقای صفی‌نژاد «بدون هیچ‌گونه تغییری» از روی همان حروف سربی افست و با اضافه نمودن چند فهرست منتشر شده بود، نمی‌توانست انتظارات خواننده‌ی فارسی زبان امروزی را برآورده کند، به همین جهت

---

۱. ناصرالدین شاه قاجار، سفرنامه‌ی عراق عجم (بلاد مرکزی ایران)، با مقدمه‌ی جواد صفی‌نژاد، تهران، تیراژه، ۱۳۶۲، ص دوازده

اقدام آقای میرهاشم محدث در تصحیح و تجدید چاپ این کتاب کاملاً به‌جا و مورد نیاز جامعه‌ی علمی کشور بوده است.

این کتاب، با عنوان «سفرنامه‌ی عراق عجم به ضمیمه‌ی تاریخ و جغرافیای راه عراق عجم»، نوشته‌ی محمدحسن خان اعتمادالسلطنه در سال ۱۳۸۷ توسط انتشارات اطلاعات روانه‌ی بازار کتاب شده است. این چاپ دارای ویژگی‌هایی است که آن را از چاپ‌های پیشین آن متمایز می‌سازد؛ چشم‌گیری و شکیل‌تر بودن این چاپ است مطالعه‌ی آن را برای خواننده دلپذیرتر کرده است.

در مقدمه‌ی مصحح، نیز اطلاعات هر چند مختصر اما ارزنده‌ای راجع به مسافرت‌های ناصرالدین شاه و برخی ویژگی‌های این کتاب و ضمیمه‌ی آن آمده است. پانوشته‌های مصحح در صفحات مختلف کتاب، که به روشن شدن مطالب متن کمک می‌کنند، از دیگر نکاتی است که در چاپ‌های پیشین وجود نداشته است.

تنها مزیتی که می‌توان برای چاپ سال ۱۳۶۲، نسبت به چاپ حاضر، برشمرد ارائه‌ی فهرست مطالب بر اساس تقویم سفر به صورت روزشمار، خط سیر موکب شاهی به صورت منزل به منزل و صفحه‌ی مورد نظر است که در چاپ کنونی جای آن خالی است و در فهرست مطالب آن پس از مقدمه، سفرنامه‌ی عراق عجم به صورت کلی آمده که خود حدود ۱۵۰ صفحه از کتاب را دربر می‌گیرد.

سپس جغرافیای دریاچه‌ی حوض سلطان قم و تاریخ و جغرافیای راه عراق عجم آمده است، که آن‌ها نیز حدود ۱۸۰ صفحه را به صورت کلی شامل می‌شوند و به همین سبب خواننده را برای دسترسی به اطلاعات ریز مورد نیازش در صفحات داخلی با مشکل مواجه می‌سازد. در عوض فهرست‌های این چاپ، که شامل نام مکان‌ها، اشخاص، کتاب‌ها، جانوران، ایل‌ها، لغات، گیاهان و بیماری‌هاست، نسبت به

فهرست‌های چاپ پیشین که فقط شامل ایلات و طوایف، اماکن جغرافیایی و نام اشخاص بوده، از جامعیت بیش‌تری برخوردارند.

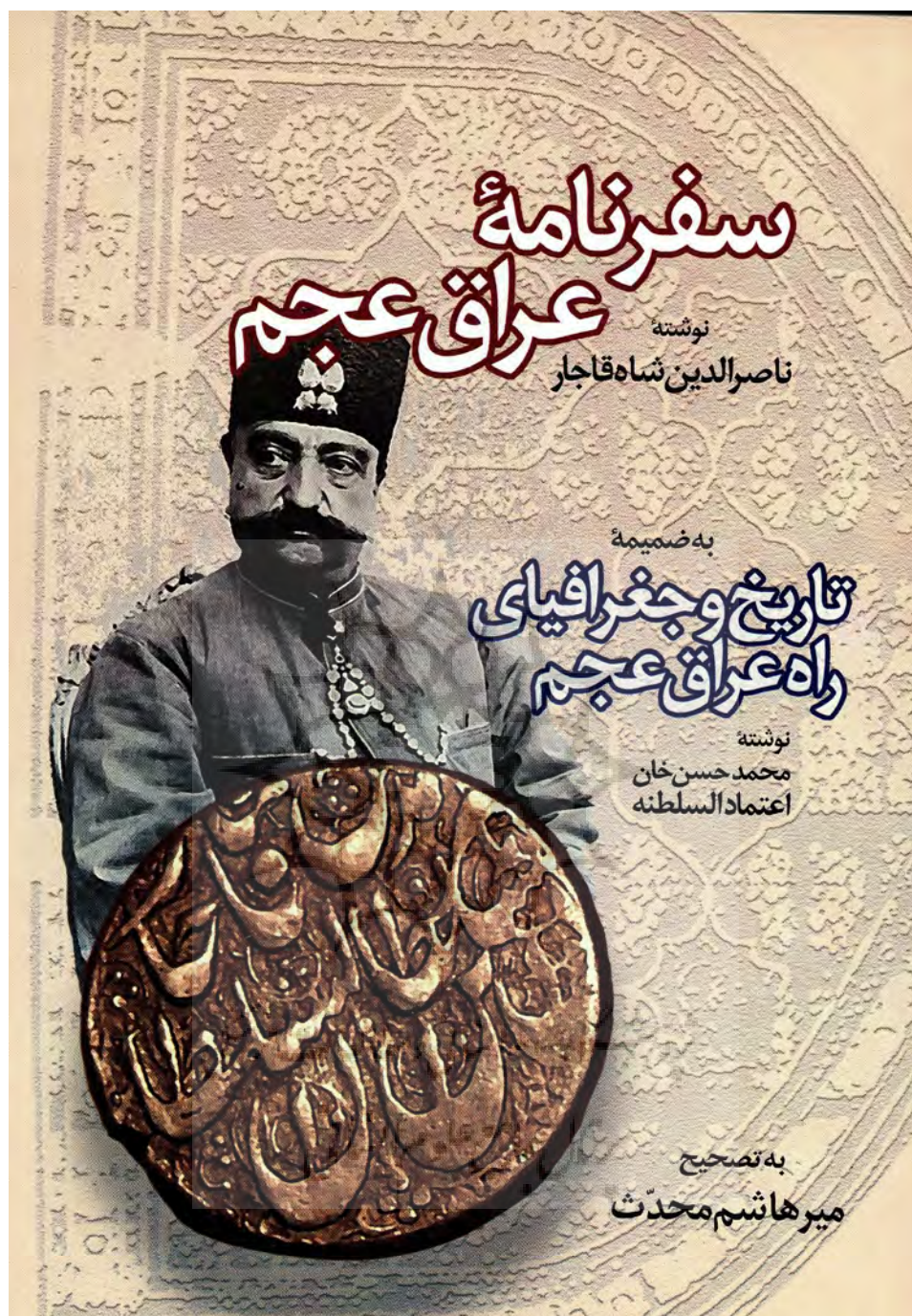
ضمیمه نمودن «تاریخ و جغرافیای راه عراق عجم» نوشته‌ی محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه، که به نوعی مکمل سفرنامه‌ی شاه محسوب می‌شود، ویژگی ارزنده‌ی دیگر این کتاب است. این یادداشت‌ها که مصحح آن‌ها را «بسیار بسیار ارزنده» توصیف کرده است، به جد از همین ویژگی برخوردارند. آن‌چنان که مصحح مرقوم داشته این یادداشت‌ها «در روزنامه‌ی ایران<sup>۱</sup> از شماره‌ی ۷۷۳ تا شماره‌ی ۸۵۵ مورخه‌ی چهارشنبه بیست و یکم شوال ۱۳۰۹ تا شنبه بیست و دوم سنه‌ی ۱۳۱۲ قمری چاپ شده‌اند».<sup>۲</sup>

### اطلاعات کتاب راجع به نهاوند

هم‌چنان‌که اشاره شد، سفرنامه‌ی عراق عجم آخرین سفرنامه‌ی ناصرالدین شاه قاجار است که وی در طول حکومت خود بر ایران به رشته‌ی تحریر درآورد. درباره‌ی تاریخ دقیق انجام سفر و در نتیجه حدوث وقایع کتاب باید گفت که این سفر در اواسط ماه شوال ۱۳۰۹ قمری، برابر با اواخر اردیبهشت ۱۲۷۱ شمسی آغاز و تا اواسط محرم ۱۳۱۰ قمری، مصادف با اواخر مرداد ماه ۱۲۷۱ به طول انجامید. شاه کلاً ۹۷ روز در سفر بود و در این ایام پس از خروج از تهران از نقاط و شهرهای زیر عبور می‌کند و به تهران باز می‌گردد:

۱. روزنامه‌ی ایران روزنامه‌ی دولتی عصر ناصرالدین شاه بوده که در واقع تداوم روزنامه‌ی «وقایع اتفاقیه»ی امیرکبیر محسوب می‌شد. روزنامه‌ی مذکور بعد از قتل امیرکبیر به روزنامه‌ی دولت غلیه‌ی ایران و بعد ایران تغییر نام داد.

۲. ناصرالدین شاه قاجار، سفرنامه‌ی عراق عجم؛ به ضمیمه‌ی تاریخ و جغرافیای راه عراق عجم نوشته‌ی محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه، به تصحیح میرهاشم محدث، تهران، اطلاعات، ۱۳۸۷، ص ۱۱.



حضرت عبدالعظیم (ع)، کهریزک، حسن آباد، قلعه‌ی محمدعلی خان، علی آباد، دریاچه‌ی حوض سلطان [قم]، کوشک نصرت، قم، طایقون، نی زار، دو دهک، دلیجان، محلات، ارّه، چوکان، انجدان، سلطان آباد [اراک امروزی]، هزاوه [زادگاه امیرکبیر]، نمک کور، سراب عمارت، سراب ازناو، آستانه، چهارباغ حرّان، سرنجه، بروجرد و نقاط اطراف آن، حسین آباد، سراب گاماسب و اطراف آن، شهر نهاوند، گردنه‌ی خاوه، بابا رستم، سراب گیان، وسج، فرسفج، تویسرکان و اطراف آن، سرکان و آرتیمان، ننج، قره تکین، علی آباد، جبیر آباد، نظام آباد فراهان، آشتیان و اطراف آن، دستجرد و اطراف آن، آوه، ساوه، یل آباد، فتح آباد، مأمونیه‌ی زرند، قریه‌ی پیک، رباط کریم، قاسم آباد خالصه و نهایتاً ورود مجدد به تهران.

از میان نقاط مذکور آنچه مورد نظر این نوشتار است نهاوند و نقاط اطراف آن است. اطلاعات ارائه شده از سوی ناصرالدین شاه و محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، می‌تواند پرتوی بر تاریخ آنها در دوره‌ی مورد نظر بیفکند.

شاه از روز چهارشنبه یازدهم ذی‌الحجه ۱۳۰۹ ق مطالب خود را به نهاوند و اطراف آن اختصاص داده است. این مطالب که حدود بیست صفحه از چاپ اخیر سفرنامه را شامل می‌شود، در نوع خود بی‌نظیرند. شاه خاطرات خود را از نهاوند با دیدار از سراب «گاماسب» آغاز کرده است. او در این قسمت اطلاعات ارزنده‌ای از روستاهای نهاوند و نمودهای حیات اجتماعی در آنها ارائه کرده است.

بازدید شاه از شهر نهاوند، نه تنها گوشه‌هایی از تاریخ و حیات اجتماعی را منعکس کرده، بلکه راجع به قلعه ویران شده‌ی نهاوند نیز اطلاعاتی داده است، که آنها را در کم‌تر منبعی می‌توان یافت. بازدید شاه از گردنه‌ی خاوه بین نهاوند و لرستان، روستای بابارستم، سراب گیان، وسج و روستاهای مجاور، که شاه از آنها عبور کرده است، همه

می‌توانند در روشن نمودن تاریخ این نقاط در دوره‌ی مذکور مفید واقع گردند. نظر به ارزش این اطلاعات، در ادامه‌ی این مطلب عیناً این بخش از نوشته‌های ناصرالدین شاه قاجار آورده می‌شود. تنها نکته‌ای که در این حوزه شایان بازگویی است، آن است که شاه طبق شنیده‌های خود، که معمولاً با گویش لری به او عرضه شده و وی یا منشی او آن‌ها را به فارسی برگردانده است یا به همان صورت ضبط کرده، اقدام به ثبت و ضبط اسامی جغرافیایی روستاها نموده و مصحح محترم نیز آن‌ها را به همان صورت آورده و این در حالی است که صورت دقیق این اسامی به گونه‌ای دیگر است و مصحح می‌توانست با مراجعه به کتب جغرافیایی جدید یا مشورت با افراد بومی نسبت به درج صورت صحیح آن‌ها اقدام نماید. برخی از این اسامی در زیر می‌آید:

انوح به جای انوج، انگشتر به جای انگشته، اسپه‌خانی (سفیدخانی) میلو (میلاب)، گوشه (گوشه)، بیازما (فیازمان)، سوران (سهران)، پاماش (فاماسپ)، ورائیه (وراینه) و...<sup>۱</sup> در ضمیمه‌ی کتاب، که همان «تاریخ و جغرافیای راه عراق و عجم»، نوشته‌ی محمدحسن خان اعتمادالسلطنه است، نیز مطالب ارزشمندی راجع به تاریخ نهایند ارائه شده، که با توجه به این‌که پیش‌تر در روزنامه‌ی ایران چاپ شده و دسترسی به آن‌ها برای علاقه‌مندان مشکل بوده تجمیع آن‌ها در این کتاب مغتنم است.

مطالب راجع به نهایند در این کتاب، با توجه به اشراف محمدحسن خان بر تاریخ ایران، حاوی مطالبی راجع به تاریخ نهایند در دوره‌های گذشته و زمان تألیف یادداشت‌هاست. مطالب راجع به تاریخ باستانی نهایند، جنگ نهایند یا فتح‌الفتوح در صدر اسلام، ارائه‌ی اطلاعات کتاب‌های جغرافیای تاریخی درباره نهایند، ارائه‌ی مطالبی

راجع به وجه تسمیه‌ی نهاوند، که در نوع خود تازه و قابل تأمل‌اند، از اطلاعات اعتمادالسلطنه در باب تاریخ نهاوند سرچشمه گرفته‌اند. وی، با عنوان جداگانه‌ای تحت نام «وضع و حالت حالیه‌ی نهاوند»، به ذکر برداشت‌های خود از وضعیت نهاوند در عصر ناصری پرداخته است. جمعیت، محلات، قلعه، حمام‌ها، مساجد، بازارها، کاروانسراها، مدارس، امامزاده‌ها، محصولات و... شهر از مواردی است که مورد توجه محمدحسن‌خان قرار گرفته و دانستن آن‌ها برای پژوهشگر تاریخ نهاوند ارزشمند است. او بخشی را نیز به «سراب گاماساب نهاوند» اختصاص داده و هم‌چنین در عناوینی جداگانه به معرفی روستاها و نقاط تائمه، فاماسب، گیان، الله [لیلی] یادگار، معدی کرب، نقاره‌چی، وسج، خلیج رود و ماران پرداخته است. در بخش پایانی، مطالب مربوط به نهاوند ذیل عنوان «وقایع متعلقه به نهاوند»، به ذکر مواردی از تاریخ نهاوند، به‌ویژه در دوره‌ی اسلامی تا زمان قاجار، اشاره شده است. نظر به اهمیت و ارزش بالای این مطالب در شماره‌های آینده‌ی فرهنگان به ارائه، تحلیل و بررسی آن‌ها اقدام خواهد شد.

### نهاوند از نگاه ناصرالدین شاه قاجار<sup>۱</sup>

روز چهارشنبه یازدهم [ذی‌الحجه ۱۳۰۹]، سراب گاماساب

امروز باید به سراب گاماساب برویم. صبح از اول آفتاب قال و مقال و همه قسم صدایی بلند بود. سواره‌ی قزاق حرکت کرده، می‌گذشتند. موزیک می‌زدند و خوب هم می‌زدند. بعد توپچی‌ها گذشته، شیپور می‌زدند. دیگر انواع صداهای مختلف از

۱. نظر به اهمیت اطلاعات ارائه شده از سوی ناصرالدین شاه قاجار و این‌که امکان دارد برخی همشهریان به اصل کتاب دسترسی نداشته باشند، عین نوشته‌های شاه قاجار راجع به نهاوند در این شماره‌ی فرهنگان آورده می‌شود. [فرهنگان]



آدم و اسب به گوش می‌رسید. زودتر برخاستیم، رخت پوشیده، آمدیم بیرون. دم در، جناب امین‌السلطان حاضر بود. جمعی دیگر هم از قبیل قهرمان میرزا پسر عزالدوله، که حاکم نهایند بوده، سرداری ترمه‌ای هم به او خلعت داده شده بود، پوشیده به حضور آمده بود که مرخص شده به طهران برود. دیگر خوانین گودرزی که همه مخّلع<sup>۱</sup> شده بودند، حضور داشتند و جناب امین‌السلطان آن‌ها را معرفی می‌کرد.

بعد سوار کالسکه شده، راندم. از همان راهی که دو روز پیش از سمت جعفرآباد به اردو آمده بودیم، رفته نزدیک جعفرآباد بالای تپه‌ای که به سمت جعفرآباد می‌رفت، از کالسکه پیاده شده، سوار اسب شدیم و به سمت دست چپ رو به دره‌های کوه برفی حرکت کردیم. هوا هم بسیار خوش بود. مطلقاً عرق نکردیم، بلکه بعضی اوقات چتر هم جلوی آفتاب نگاه نمی‌داشتیم. تمام راه از کوه و تپه و دره یا زراعت بود یا سنگ که دیگر قابل زراعت نبود.

دست چپ راه، به فاصله‌ی یک میدان، قریه‌ی جوجه حیدر و کمره بود و از سمت آن‌جا یک جاده نرم بسیار خوبی بود که به آسانی می‌شد بالای کوه رفت، اما حالا وقت رفتن نداشتیم و بلد هم نبودیم. همین قسم آمدیم تا رسیدیم به بالای تپه‌ای که در زیر آن تپه ده سوران [سهران] واقع بود. قبل از رسیدن به این‌جا، آبادی این ده به هیچ وجه پیدا نبود. نزدیک ده بیدستان زیادی داشت، به سمت بیدستان راندم. از بالای همین تپه که نگاه کردیم اردو در میانه‌ی ده سوران و شهر نهایند پیدا بود.

شهر نهایند و باغستان محوطه‌ی آن و دره‌ی سیزی که از این‌جا تا نهایند امتداد دارد، خیلی خوش منظر و با تماشا بود. آمدیم در زیر سایه‌ی چند بید کهن که دور

۱. دارای خلعت، خلعت دریافت کرده [فرهنگان]

از ده بود، به ناهار افتادیم. آفتاب گردان زدند، جلوی آفتاب گردان شبدر زاری است که گل کرده و بوی بسیار خوشی می داد.

یک سمت آفتاب گردان زراعت گندم بود در کمال سبزی و خضارت، زمین و هوا هم در نهایت روح و صفا، طبیعت زمین و حالت هوای این جا بسیار شبیه است به نیشابور، صحرا و هوا از این با صفاتر و لطیف تر نمی شود. نمونه ای از بهشت است. پیرزنی در این جا دیدیم که باید صد و بیست سال داشته باشد، گلی نام با یک پسری که اسمش شریفعلی، اما خیلی کثیف بود و وضع و حالتی خیلی مضحک داشتند، دیده شدند.

قدری با پیرزن صحبت و فرمایش کردیم. بعد انعامی به آنها داده، فرمودیم بیاورند عکسشان را بیندازند. وقتی شیشه و اسباب عکس را آوردند، ضعیفه چون هرگز ندیده بود، واهمه کرد و وقتی عکاس در دوربین را می خواست بردارد ضعیفه از ترس بیخود شده و می خواست انعامی که به او داده شده بود، پس بدهد که او را رها کنند برود. خلاصه هر طور بود، عکسش را انداختند و فهمید ضرری به حال او ندارد. آسوده شده رفت.

امروز مجدالدوله و فخرالملک و حسن خان چند فره<sup>۱</sup> کبک زده بودند. فره کبک های این جا بزرگ و خوردنی شده است. در راهی که امروز آمدیم، اغلب سنگ کوارس ریخته بود و خیلی از این سنگ دیدیم.

بعد از ناهار دیدیم زن و بچه ای اهالی سوران از دور ایستاده اند. فرمودیم نزدیک بیایند. گویا واهمه داشتند پیش بیایند! حاجی آقا و ناظم خلوت قدری آنها را پول داده و رام کرده جلو آوردند! باز دیدیم نزدیک نمی آیند. دوربین برداشتیم که آنها

۱. معنی این لغت در لغت نامه ی دهخدا و در فرهنگ معین دیده نشد، ظاهراً باید «قره» باشد به

را با دوربین نگاه کنیم. چشمشان که به دوربین افتاد، یک مرتبه فرار کردند. گویا خیال کردند تفنگی است که می‌خواهیم به آن‌ها بیندازیم. خلاصه کم کم رام شده، نزدیک آمدند. انعام به آن‌ها دادیم و از خیارچنبر و هندوانه‌ای که نایب‌السلطنه از طهران با پست برای ما فرستاده بود، دادیم خوردند. آخر به طوری رام شدند که می‌خواستیم بروند، نمی‌رفتند. فرمودیم عکس همه را انداختند.

این رشته کوه برفی دست چپ که از چهارمحال اصفهان امتداد دارد و دنباله‌ی آن الی گاماسب کشیده شده است تا به دره و وسعت گاهی که راه خاوه‌ی لرستان از آن‌جاست، همه جا بلند و پربرف است، اما از دره‌ی مزبور به آن سمت رشته‌ی این کوه کم‌کم کوتاه و پست می‌شود و دیگر هیچ برف ندارد و چشمه‌ی گاماسب هم در همین دره است که به سمت نهایند می‌رود.

دهات دست چپ و راست جاده که امروز دیدیم، از این اقرار است:

دست راست: کهکدان از خاک ملایر، انوح [ج]، خاک ملایر، رحمان‌آباد، جعفرآباد، گل‌دره، انگشتر [انگشته]، اول خاک نهایند، اسپه‌خانی [سفیدخانی]، میلو [میلاب]، گوشه [گوشه]، دشت [وشت]، نثار، حسین‌آباد، بیازما [فیازمان]، بابارستم.<sup>۱</sup> دهات دست چپ: چقاوک، خاک نهایند، شب ماه [؟]، سوران [سهران]، پاماش [فاماسب]، گره [گرک]، باباقاسم، بیان، ده حیدر خالصه، ورنیه [ینه].

عصر امیرخان سردار که به جهت تعیین جای سرپرده و اردو رفته بود، مراجعت کرده، در نهارگاه به حضور رسید. چای و عصرانه خورده، سوار شده، روانه‌ی منزل

---

۱. برخی از روستاهای مذکور هم اینک در سمت چپ جاده‌ی آسفالتی نهایند قرار دارند، که نشان می‌دهد جاده‌ی مالرو سابق نهایند که شاه از آن عبور کرده از مسیری دیگر می‌گذشته است.

شدیم و از دم ده سوران عبور کردیم. امیرخان سردار یک شب قبل از ما رفته بود و به سراب گاماسب و حالا جلوی ما آمده بود.

راندم رو به مغرب، نهاوند به طول افتاده است. طرف شمال نهاوند، ملایر است و سمت جنوب آن کوه لرستان، سمت مشرقش بروجرد است و مغرب آن منتهی به خاک خزل و اسداباد می‌شود. عرض خاک و دره‌ی نهاوند دو فرسنگ زیادتر نیست، ولی طول آن پانزده الی بیست فرسخ می‌شود.

خلاصه راه زیادی رانده، همه جا از کنار حاصل زراعت می‌رفتیم و هر چه نگاه می‌کردیم، زراعت دیمی یا آبی بود. یک قطعه زمین بایر لم یزرع دیده نمی‌شد. آن‌چه دیمی کاشته شده، یا درو می‌کنند یا حاضر درو است و آن‌چه زراعت آبی است، هنوز سبز است.

همین که از دره‌ی سوران گذشتیم، کوهی از سمت دست چپ نمایان شد که اسمش پاماش بود. یک مرتبه دیدیم ده پانزده نفر رعیت از آن کوه سرازیر شده، رو به طرف ما می‌دوند. معلوم شد می‌خواهند ما را زیارت کنند! ما هم چون دیدیم آن‌ها خیلی مایل به زیارت ما هستند، فرمودیم مانع نشوند تا نزدیک‌تر بیایند و جلوی اسب کشیدیم. نزدیک آمده تا رکاب ما را بوسیدند و دعا کردند و رفتند!

دهی در دست راست پیدا بود که تپه‌ای سنگی مشرف به آن بود و خانه‌های ده متصل به آن تپه بود. اسم این ده را کرک گفتند. وسط جلگه‌ی نهاوند هم ده باباقاسم، که بر روی تپه واقع است، پیدا بود. یک قلعه‌ی خوبی هم روی تپه ساخته‌اند. سایر خانه‌ها و عمارات ده هم زیر قلعه و اطراف تپه بنا شده است. از دور خیلی خوش وضع و قشنگ به نظر آمد. از این‌جا گذشته، دهی دیگر در دست راست دیدیم که پنبه‌در می‌گویند.

تمام راه دره و تپه بود و دست راست ما هم نه‌ری بود. قدری دیگر که رفتیم، غلام‌ها و سوارهای شهری، که از نهایند آمده بودند، ملاحظه شدند. کامران میرزا پسر مرحوم احمد میرزای معین‌الدوله، که نایب‌الحکومه‌ی نهایند است، با اولاد سلطان سلیم میرزای مرحوم و بعضی شاهزادگان تویسرکانی و غیره هم دیده شدند. کامران میرزا صورت سرخ و ریش سفیدی دارد که از بیخ زده است و سبیل‌هایش سیاه است. رجبعلی خان سرتیپ هم صاحب منصبان فوج ملایری را به حضور آورد. صاحب منصبان سواره بودند. خود رجبعلی خان پیاده ایستاده صورت اسامی صاحب منصبان را به عرض می‌رسانید. همه‌ی صاحب منصب‌ها با لباس‌های پاکیزه و اسب و اسلحه‌ی خوب بودند. از دستجات سوار اول سواره‌ی ابواب جمعی محمدخان راه، که ریاست قراسوران نهایند با اوست، دیدیم که با پسرها و کسان و اتباعشان همه آمده بودند. بعد سوار نامدارخان خزل، که نیز با پسرها و کسان و اتباعش همه آمده بودند، ملاحظه شدند.

بعد دسته‌ی سواری دیدیم که شاهزاده‌ی عمادالسلطنه حاکم ملایر و نهایند و تویسرکان معرفی آن‌ها را نموده، عرض کرد سواره‌ی سوردی<sup>۱</sup> هستند. بعد جناب امین‌السلطان و ساعدالدوله و امین خلوت و جلال‌الدوله پیدا شدند که معلوم شد در بین راه توی دهی به ناهار افتاده بودند و بعد از ناهار، آمده به رکاب ما ملحق شدند. بعد جمعیت زیادی از اهل شهر نهایند و مردم تماشایی از هر قبیل و جماعت یهود با تورات‌ها و غیره دیدم اطراف راه ایستاده‌اند. جمعیت و ازدحام غریبی بود. آمدیم تا نزدیک اردو نهر بزرگی، هم‌چنان‌که پیش نوشتیم، از سراب گاماسب

۱. احتمالاً منظور سلگی یا سوری است. [فرهنگان]

جدا کرده، به جهت زراعت به دهات اطراف می‌برند که همه‌جا در دست راست ما بود. بعد جلوی راه به تپه‌ای رسیده، آمدیم به سر تپه، دیدیم اردو در وسط دره کنار رودخانه‌ای که از سراب گاماسب جاری است، در جای بسیار خوب با صفایی افتاده است. بسیار به وضعی خوش و محلی خوب اردو را زده‌اند. از تپه سرازیر شده، نزدیک سراپرده وارد اردو شدیم.

جناب امین‌السلطان و عزیزالسلطان و حاجب‌الدوله و پیش‌خدمت‌ها و سوارها همه حاضر بودند. همین‌طور رانده، وارد سراپرده شدیم. با این‌که چندین نهر بزرگ از رودخانه‌ی گاماسب جدا کرده، به دهات اطراف برده‌اند، باز به قدر پانصد سنگ آب از رودخانه جاری است و البته در سرچشمه و اول رودخانه بایستی به قدر هزار سنگ آب باشد که این‌جا پانصد سنگ می‌شود. یک نهر هم که از بالا می‌رفته، شکسته‌اند و آبشار خوبی جلوی سراپرده درست کرده که از بلندی جلوی سراپرده به پایین می‌ریزد و آب بسیار خوب سردگوارایی دارد.

اردو در میانه‌ی سه ده واقع شده که سرخ‌کن و ورامینه [وراینه] و بیان است. ده سرخ‌کن زیر دست اردو و ورامینه بالادست اردو و بیان پشت دره‌ی اردو که طرف غربی اردو است، واقع است. شب هم هوای این‌جا بسیار خوب بلکه به نهایت سرد است، طوری که ما علاوه بر پالتو و لباس خز، شال گردن هم بسته، همین‌طور نشسته بودیم و باز هم سردمان بود. دهی دیگر هم مقابل ورامینه بالای اردو واقع است که اسمش دهیه [ده حیدر] است.

روز پنجشنبه، دوازدهم، سراب گاماسب

صبح برخاسته، اما دیر سوار شدیم. از در سلام آمدیم بیرون. شجاع‌السلطنه سردار

صاحب منصبان افواج نهاوند و ملایر را حاضر کرده بود، با رجبعلی خان سرتیپ دیده شدند. بعد سوار شده، رفتیم. او در چادر جناب امین السلطان گذشته، راندم تا رسیدیم به دم چادر مجدالدوله؛ از آن جا به رودخانه زدیم. آب زیاد بود و سنگ زیادی هم داشت. از آب گذشته، افتادیم به دست راست، و رودخانه در دست چپ ماند. قریه‌ی دهیه [ده حیدر] هم در دست چپ نزدیک به رودخانه واقع بود. عمادالسلطنه حاکم ملایر و نهاوند هم در قریه‌ی دهیه چادر زده بود. دست راست، ده ورامینه بود که زراعت زیادی در محوطه‌ی آن شده بود.

ذرت بسیاری هم کاشته بودند اما هنوز نرسیده بود. از دم ده ورامینه گذشتیم. مردم این جا هیچ شباهتی به اهل عراق و سایر بلاد ایران ندارند؛ جنس غریبی هستند، همه درشت خلقت. در حقیقت میانه‌ی نهاوندی و لرستانی می‌باشند. چون همین راهی که ما الآن می‌رویم، می‌رود به خاوه‌ی لرستان و این‌ها سر راه لرستان هستند. این است که جنسشان میانه‌ی نهاوندی و لرستانی است.

این راهی که می‌رویم، بعضی جاها سنگلاخ است و بعضی بی‌سنگ که معلوم است در قدیم‌الایام راه سوسه بوده و زمانی که سلاطین عجم پایتختشان شوشتر (سوس) بوده، از عربستان به همدان و این حدود، بیلاق و قشلاق می‌نموده‌اند. این راه شوسه را میانه‌ی سوس و نهاوند ساخته بودند. آثار و علامات هندسی آن هنوز نمایان است، اما به مرور دهور خراب شده و حالا جز بعضی آثار و علامات چیز دیگر از این راه ساخته باقی نیست.

رفتیم تا به تنگه‌ای رسیدیم. این رودخانه بعضی جاها آبشار می‌شود و به واسطه‌ی ریختن آب به روی احجار، کف می‌کند مثل برف و تا مسافت زیادی همین‌طور کف سفید دارد و به قدری قشنگ و با تماشاست که آدم نمی‌خواهد چشم از آن بردارد و

هیچ‌طور از تماشای این آبشارها سیر نمی‌شود. اما این نکته‌ی باصفا جای تنگی بود. محل آفتاب‌گردان نداشت که ناهار بخوریم. سه محل همین‌طور آبشار بود و آب از مسافتی به پایین می‌ریخت. بعضی جاها هم وسط رودخانه جزیره‌ای پیدا می‌شد و بعضی از جزیره‌ها هم وسعتی داشت که می‌شد در آن‌جاها آفتاب‌گردان زد. زمین جزیره‌ها هم گل و گیاه زیادی داشت و خیلی باصفا بود.

قدری دیگر که رفتیم، جاده‌ای که می‌رود به خاوه دست راست ماند و رودخانه همان‌طور دست چپ کنار رودخانه میرشکار را با سهام‌السلطنه‌ی اردستانی دیدیم ایستاده بودند. از این‌جا هم گذشته، به چند درخت بید رسیدیم. دیدیم این‌جا هم جمعیت زیادی از اهل اردو برای سیاحت سرچشمه از جلو آمده، برای خود جا گرفته‌اند. رفتیم بالاتر برای سرچشمه. دیدیم به قدر چهل پنجاه نفر از رعیت‌های شهری و غیره آمده‌اند به این‌جا که ما را زیارت کنند.

آمدیم تا سرچشمه دیدیم این‌جا هم چندان پاکیزگی و صفایی ندارد و جای دیگر و محل تمیزی نیست. به علاوه، اطراف چشمه هم ناهموار است و جای آفتاب‌گردان زدن نبود. بالای این چشمه هم غاری است. گفتیم شاید آن‌جا جای خنک خوبی باشد. عرض کردند خیر! به واسطه‌ی فضلات کبوتر و طیور دیگری قدری متعفن است. به این ملاحظات، از توقف در سرچشمه چشم پوشیده، به قدر دو‌یست قدم، پایین‌تر آمدیم. کنار رودخانه که سبزه و گلی داشت و جای تمیز باصفایی بود، فرمودیم آفتاب‌گردان زدند و به ناهار افتادیم.

این چشمه آب عمده‌اش از یک جا بیرون می‌آید، اما بعضی جاهای دیگر هم سرچشمه‌های کوچک دارد که مزید بر آن می‌شود. بالای چشمه هم کوه سنگی سختی است، اما خود چشمه از دامنه و زمین نرم بیرون می‌آید.



اعتمادالسلطنه در سر ناهار حاضر بود و روزنامه‌ی اروپا خواند. پیش خدمت‌ها هم اکثری حاضر بودند. ناهار خوردیم. هوای خوش متوسطی بود؛ نه گرم، نه چندان سرد، سالم و ملایم بود.

بعد از ناهار قدری استراحت کرده، دو ساعت به غروب مانده، چای و عصرانه خورده، سوار شدیم و از همان راهی که رفته بودیم، مستقیماً به منزل مراجعت کردیم.<sup>۱</sup>

### روز جمعه، سیزدهم، سراب گاماساب

امروز در منزل توقف شد. قبل از ناهار و بعد از ناهار عرایض و نوشتجات زیادی به حضور آورده بودند. با امین خلوت همه را خواندیم و جواب فرمودیم. به قدر سه ساعت مشغول این کار بودیم و تا ساعت چهار و نیم به غروب مانده، طول کشید. سر ساعت چهار و نیم، جناب امین‌السلطان، عمادالسلطنه حاکم نهاوند و میرزا حسن خان پسر میرزا یوسف مشیر دیوان - وزیر کردستان - را که امیر نظام والی کرمانشاهان و کردستان، از کرمانشاهان با عرایض به اردو فرستاده بود، به حضور آورد. میرزا حسن خان جوانی است با لباس نظام. توپچی‌هایی که امیر نظام تازه از کردستان گرفته، به این سپرده است. جوان قابلی به نظر آمد. قدری با او فرمایش کردیم.

بعد علمای نهاوند که قریب بیست نفر بودند، به حضور آمدند. یکی از آنها که معروف به مولوی است و مرد زبان‌دار حرافی است، آنها را یک‌یک معرفی نمود. قدری

---

۱. سرچشمه‌ی گاماساب حقیقت دیدنی است. آبی که از خود چشمه بیرون می‌آید، از یک سنگ نیست. ده ذرع پایین‌تر قریب چهارصد سنگ می‌شود. غار طولانی بزرگی هم در اصل سرچشمه واقع است که من گمان می‌کنم در سوابق ایام، تمام این سرچشمه از دهه‌ی این غار بیرون می‌آمده بعد از مرور زیر افتاده شکل گاو و ماهی افسانه هم در کوه پیداست که در سفرنامه‌ی مفصل خود مفصل او را نوشتم (روزنامه‌ی خاطرات اعتمادالسلطنه، ص ۸۲۱).

با علما صحبت داشتیم؛ بعد مرخص شده، رفتند. اسامی بعضی از معروفین ایشان از این قرار است: جناب امام جمعه، جناب مولوی، جناب میرزا فضل‌الله، جناب آقانورالدین، میرزا اسدالله، شیخ‌الاسلام، قاضی، میرزا محمدحسین، آقا کاظم، آقاباقر.

### روز شنبه، چهاردهم، نهاوند

امروز باید برویم به شهر نهاوند و عصر باز مراجعت به اردو نماییم. صبح برخاسته، بعد از ساعتی سوار شدیم و از میان اردو از بازار عبور کرده، چون جمعیت اردو پیوسته به هم بود و عبور از اردو خالی از زحمت نبود، زدیم به آب رودخانه. آب زیاد بود، اسب به زحمت و اشکال می‌گذشت. با کالسکه که عبور از آب محال بود. کالسکه را از جلو می‌بردند.

آمدیم تا از یک گردنه‌ی کوچکی هم که راه کالسکه را ساخته بودند، سواره گذشته، آن طرف گردنه به کالسکه نشسته، راندم. یک رودخانه کوچکی هم که به قدر شش هفت سنگ آب گل‌آلودی داشت، از سمت باباقاسم آمده، متصل و مخلوط به این رودخانه می‌شد. راه اسب روی که از قلعه یا قره قباد و بیان به شهر نهاوند می‌رود، خیلی نزدیک‌تر از راه کالسکه است. راه کالسکه دور می‌زند. می‌رود به سمت شمال و بعد به سمت مغرب برگشته، می‌رود به شهر.

قبل از این که سوار کالسکه شویم، دست راست راه، ده سرخ کن دیده شد. راه زیادی با کالسکه راندم. کوه‌های دست راست که نزدیک به جاده است، کوه‌های خاکی است که بعضی از قله‌های آن هم مرتفع است. با این که بعضی از جاهای این رشته کوه را هم زراعت دیم کرده بودند، اما به نظر خشک و زرد آمد، سبزه و صفیایی نداشت.

این دره‌ی نهایند، چنان که پیش هم نوشتیم، چندان وسعتی ندارد. دست چپ هم دنباله‌ی همان کوه‌های برفی است که مشرف به اردو است و قدری که از محل اردو می‌گذرد، تمام شده، متصل به کوه‌های خاکی مرتفع می‌شود. یک دو لکه برف هم از دور روی این کوه‌ها پیدا بود.

آمدیم اول از ده شعبان گذشتیم؛ بعد از جهان‌آباد، بعد از کوهان یا کوباد که تیول پسر مرحوم حاجی آقا محمد پسر آقا محمود کرمانشاهی است و ده معتبری است. بعد ده رضی‌آباد و مزرعه ترکان ترکان هم دست راست در دامنه افتاده بود. به قدر دو میدان، از جاده دور بود. چنار بزرگی هم داشت. از قراری که عرض کردند، چشمه‌ای دارد و جای خوبی است. بعد رسیدیم به گل زرد.

اعتمادالحضره و ابوالحسن خان فخرالملک و تقی خان احتساب‌الملک و غیره را با میرزا محمدخان فرستادیم بروند جای ناهار پیدا کنند و آفتاب‌گردان بزنند. نهر بزرگی هم طرف دست چپ جاده بود که آب زیادی داشت و عبور از نهر خالی از اشکال نبود و مانع از این بود که آدم از هر کجای نهر بخواهد، گذشته، به این دهات برود، مگر در محاذی همین قریه‌ی گل زرد که پلی داشت و می‌شد عبور کرد.

سوارها و جمعیت متفرقه را این جا گذاشته، خودمان با جناب امین‌السلطان و عمله خلوت سوار اسب شده، رفتیم کنار همین نهر که اشجار بید و غیره داشت. آفتاب‌گردان زده بودند. اول جای اردو را عمادالسلطنه در این جا معین کرده و جای تخت چادر هم برای ما درست کرده بودند، اما جای خفه‌ای است و چندان خوش هوا نیست. خوب شد که اردو را این جا نزده بودند.

خلاصه ناهار خوردیم و بعد از ناهار سوار شده، باز از آن نهر گذشتیم و رانندیم به طرف شهر نهایند. در نزدیکی شهر به پل یک چشمه‌ای رسیده، از پل گذشتیم. به

قدر یک دو سنگ، آب از زیر پل می گذشت، اما در بهارها گویا سیلاب و آب زیادی از این جا جاری است.

از دروازه داخل شهر شدیم. کوچه های سنگ فرش مسطح دارد و از دو طرف خانه است. زن [های] زیادی روی بام ها نشسته بودند و اغلب هم پیچک بسته بودند. همه از ورود ما و دیدن ما اظهار بشاشت و خوش وقتی می نمودند. راه سر بالا بود که رو به قلعه ای که مرحوم محمود میرزا ساخته است، می رفتیم. رفتیم تا رسیدیم به پای قلعه. در آن جا میدانگاه و فضای وسیعی بود. این جا هم باز جمعی از اهالی شهر ایستاده بودند. اصطبل توپخانه هم در این جاست که اسب های توپخانه را که در نهاوند می باشد، این جا بسته اند.

از این جا گذشته، رسیدیم به تخته پلی و از تخته پل عبور کرده، رسیدیم به دروازه ای. از آن دروازه هم گذشته، رسیدیم به دروازه ای دیگر. بعد محوطه ای است که اگر این تخته پل را بردارند، هیچ کس نمی تواند داخل این قلعه شود.

حالا شش ساعت به غروب مانده. وقت ظهر و بعد از نهار در این هوای گرم حرکت خیلی اسباب زحمت بود. آمدیم توی عمارت، اندرونی و بیرونی معتبر و جای خواجه سرا و حمام و اتاق ها و منازل متعدده ای دارد. رفتیم توی اتاقی، تمام شهر و اطراف و صحرا از آن جا پیدا بود. منظر بسیار خوبی دارد. پیش خدمت ها هم همه حاضر بودند. عرض کردند بالاخانه ای هست که هوای آن جا از این اتاق بهتر است. عماد السلطنه و کامران میرزای نایب الحکومه هم بودند. به راهنمایی آن ها از پله رفتیم بالا و داخل بالاخانه شدیم.

یک دری داشت که رو به مشرق و سمت شرقی شهر نگاه می کرد. قدری تماشای شهر و اطراف را کردیم. طرف مغرب نهاوند هم جلگه ای آباد خوبی است. دهات

زیاد دارد، از جمله ده کفراشی است که از این راه می‌روند به کنگاور و جنگی که نعمان بن مقرن مزنی، سردار لشکر اسلام، که از جانب عمر آمده بود با فیروزان، سردار عجم، جنگ کرد و لشکر اسلام فتح نمودند، در همین قریه‌ی کفراشی بوده است. توی این قلعه و عمارت آب ندارد. گاو چاه دارد که از چاه آب می‌کشند و حوض‌ها و انبارها را پر می‌کنند. دروازه‌ی اولی هم که وارد شدیم، خیلی دروازه‌ی عالی مرتفعی است با کاشیکاری خوب و برج‌های محکم، کاشیکاری هم داشته، خیلی برج و قلعه‌ی محکمی است.

خلاصه آمدیم بیرون، سوار شده باز از همان راهی که آمده بودیم برگشتیم و سوار کالسکه شده رانندیم برای قریه‌ی گل زرد. سوار و جمعیت زیادی را که در رکاب بودند مرخص کرده، رفتیم به سر یک چشمه. چناری هم داشت. چهار پنج چشمه‌های کوچک از زمین می‌جوشید. تپه‌ای سنگی در آن جا بود که محمود میرزای مرحوم روی این تپه هم عمارت ساخته بوده و کاخی داشته و به همین جهت، اسم این چشمه را هم چشمه‌ی کاخ گذاشته‌اند. اما حالا عمارت و کاخ خراب شده و اثری از آن نیست. معدن مرمری هم این جا دارد.

چهار ساعت به غروب مانده بود که به این جا رسیدیم. کالسکه‌ها را مرخص فرمودیم ببرند که خودمان سواره از راه میانبر به منزل مراجعت کنیم و یورتی هم مشخص نماییم که اردو بیاید، آن جا بیفتد. چای و عصرانه صرف شد. دو ساعت و نیم به غروب مانده، اسب خواسته سوار شدیم. جناب امین‌السلطان هم همه جا همراه ما بود. در این راهی که می‌آمدیم تمام صحرا زراعت بود و از حاشیه و کنار زراعت‌ها عبور می‌کردیم تا رسیدیم به ده بابا رستم. بیدستان و چشمه‌ای داشت. حاجب‌الدوله را خواستیم؛ آمد. جای سرا پرده را معین کردیم و فرمودیم پس فردا

بیایند. چادر ما را این جا بزنند که اردو هم بیاید این جا بیفتد. بعد آمده، به ده قلعه ذرتی که در دامنه‌ی طرف راست بود، رسیدیم. ده دره ابراهیم هم طرف دست راست بود. ده کوچک دیگری هم دیده شد که کله‌ماری می‌گفتند. طرف دست چپ هم ده بیان و قلعه قباد بود. رودخانه‌ای هم که از گاماساب می‌آید از وسط این صحرا و از همان ده بابارستم که فرمودیم در آن جا سراپرده بزنند، می‌گذرد. خلاصه آمدیم، تا نزدیک غروب وارد منزل شدیم.

### روز یکشنبه، پانزدهم، گاماساب

صبح فرموده بودیم اکبرخان نایب ناظر و مرتضی‌خان اعتمادالحضره و میرزا محمدخان از پیش بروند نزدیک چشمه‌ی گاماساب، آفتاب‌گردان زده، ناهار حاضر کنند. سوار شده، رفتیم تا به جزیره‌ای که نزدیک چشمه است و از دو طرف آب می‌گذرد. خیلی جزیره‌ی باصفای خوبی است. گل و علف دارد و جریان آب از دو طرف صدا می‌کند. عالم خوشی دارد، تا عصر این جا بودیم. الحمدلله خیلی خوش گذشت. عصر سوار شده، مراجعت کردیم.

### روز دوشنبه، شانزدهم، خاوه

امروز قصد کردیم برویم به گردنه‌ی خاوه. یک ساعت و نیم از دسته گذشته، سوار شدیم. عزیزالسلطان هم در رکاب ما سوار شده بود. امیرخان سردار و کشیکچی باشی و علاءالدوله نیز ملتزم رکاب بودند. رفتیم تا رسیدیم به همان جزیره‌ای که روز گذشته آن جا بودیم و از آن جا گذشته، سربالا رانیدیم. از سرچشمه‌ی گاماساب به آن طرف را ندیده بودیم. جاده می‌افتد به دست راست چشمه و از دره سر بالا می‌رود، اما راه خوبی است که اسب و قاطر و

شتر و تخت و همه نوع بار و مرکبی به راحت می‌رود. دره افتاد به دست چپ ما، که زهابی از آن جاری بود. درخت‌های بید کوچک زیاد داشت که به طور دره، کنار این زهاب نشانده‌اند.

رفتیم تا رسیدیم به دو سه چشمه که آب کم صاف سرد خوبی داشت. دست چپ این چشمه دره‌ای است و آن طرف دره جای مسطحی است که چهار چادر ایلات بافته بودند. چادرهای سیاه خوبی داشتند. چادرهایشان را بهتر از چادر اکثر ایلات یافته بودند. حصیرهای خوب داشتند. این‌ها طایفه‌ی فلک‌الدین هستند که از طوایف و ایلات لرستانی می‌باشند. کوه‌های طرف دست راست نه‌چندان سخت است، نه نرمان [!]; اما باز قله‌ی کوه‌ها سختان [!] است. دست چپ، همان کوه‌های برفی است و خیلی سخت است. باقی ایل و طایفه‌ی فلک‌الدین بالای همین کوه‌های دست چپ پهلوی برف‌ها چادر زده و آن‌جا منزل کرده‌اند. چشمه‌ی آبی هم ندارند. از همان آب برف‌گذران می‌کنند.

رفتیم تا رسیدیم به چاله گردانی که منتهای بلندی این راه است و بعد، از آن طرف، سرازیر شده رو به خاوه می‌رود؛ اما سرازیری تندی نیست، خیلی مالیده و خوب است تا به جلگه‌ی خاوه منتهی می‌شود. جلگه‌ی خاوه از این‌جا پیدا بود. پیاده شده، دوربین انداختیم؛ اما چون ظهر بود، هوا بخار داشت و درست صحرا پیدا نبود. ایلات زیادی توی این صحرا چادر زده‌اند. صحرای خوبی است؛ اغلبش زیر کشت و زرع است و محل اقامت ایلات. حاصل زراعت این‌جا وقت درو است. عصر که در مراجعت دوباره به این‌جا آمدیم هوا صاف شده و بهتر پیدا بود، اگرچه همه‌ی صحرا از این‌جا پیدا نیست و قطعه‌ای از آن نمایان است. آخر این جلگه هم منتهی می‌شود به کوه بزرگی که پشت این کوه می‌رود به سمت عربستان و آن

حدود. عصر که با دوربین این صحرا را تماشا کردیم، خیلی خوب پیدا بود. علف‌های خشک را دیدیم آتش زده بودند؛ مثل این بود که شهری آتش گرفته باشد، خیلی تماشا داشت. معلوم شد برای این آتش می‌زنند که چمن‌ها و علف‌ها برای سال آینده قوت بگیرد.

خلاصه برای محل ناهار تردید داشتیم که به کجا برویم. اگر پایین برویم که آب نیست و گرم هم هست. بهتر دیدیم که همین جاها ناهار بخوریم. دست چپ که کوهی برفی بود، یک لکه‌ی برفی را که از همه‌ی برف‌ها نزدیک‌تر بود، به مدنظر گرفته، راندم برای آن‌جا. راهش بد بود، اما اسب می‌رفت.

رفتیم تا رسیدیم به لکه‌ی برف که اطرافش سنگ و سختان بود. فرمودیم آفتاب‌گردان زدند. پهلوی برف به ناهار افتادیم. برف بزرگی بود. جای چادر هم سرازیری بود. آفتاب‌گردانچی و عملجات خلوت که در رکاب بودند، جمع شده زمین را صاف و هموار کردند و آفتاب‌گردان را زدند. هوا هم سرد بود. عکاس را که در رکاب بود، فرمودیم روی برف‌ها عکس از ما و پیش خدمت‌ها انداخت. بعد چند نفر از زن‌های ایلات فلک‌الدین نزدیک آمدند، با آن‌ها حرف زدیم. با وجود ایلیت، معقول و مؤدب بودند و درست حرف می‌زدند که سخنشان فهمیده می‌شد. اطفالشان هم جلوی کلاهشان مسکوکات زیاد دوخته بودند. تا عصر در این‌جا توقف شد.

عصر سوار شده، آمدیم پایین و چنان‌که از پیش اشاره کردیم، باز دوربین به سمت صحرای خاوه انداخته، تماشا کردیم. آن‌جا که عصر دوربین انداختیم، از جای صبح مرتفع‌تر بود. هوا هم صاف‌تر بود و بهتر صحرای خاوه را دیدیم. همین راهی را که آمده بودیم، گرفته، راندم تا رسیدیم به آن بیدهایی که وقت رفتن دست چپ توی دره دیدیم.



سوارها را مرخص کردیم رفتند و خودمان آمدیم تا نزدیک درخت‌های بید، که در این بین قره کبک زیادی پرواز کرد. پیاده شده، تفنگ را گرفته، پنج قطعه قره کبک روی هوا خیلی خوب (!) زدیم. دیگر از هر جا قره کبک پدید، زدیم و افتاد. بعد سوار شده، آمدیم تا سرچشمه، آفتاب‌گردان کوچکی فرمودیم زدند. پیاده شده، رفتیم لب چشمه و بعد از ساعتی، سوار شده، رانندیم برای منزل. نزدیک غروب بود که وارد منزل شدیم.

### روز سه‌شنبه، هفدهم، بابا رستم

امروز باید از این یورت برویم به یورت بابا رستم و یک فرسخ و نیم راه است. صبح برخاسته، آمدیم بیرون. سوار اسب شدیم. یک دو مرتبه هم به آن زدیم تا رسیدیم به پشت آن تپه‌ای که آن دفعه نوشتیم کالسکه را نگاه داشته بودند. باز کالسکه همان‌جا حاضر بود. به کالسکه نشسته، رانندیم. خیال داشتیم برویم به ترکان ترکان که ناهار را آن‌جا صرف کنیم. با کالسکه رفتیم تا نزدیکی کوهان. بعد سوار بر اسب شده، بعضی از سوارها و جمعیت زیادی را که در رکاب بودند، مرخص کرده، خودمان با عملی خلوت و بعضی از سوارها رانندیم برای ترکان ترکان، مجدالدوله و جلال‌الملک و ادیب‌الملک و سایر پیش‌خدمتان همه در رکاب بودند.

رفتیم تا رسیدیم به ترکان ترکان، درخت مو زیادی دارد. کنار نهرا هم درخت تبریزی و بید و غیره کاشته‌اند. درخت زردآلو هم دارد. دو چنار بزرگ در بالای باغ پیدا بود. آن‌ها را در مدنظر گرفته و رانندیم. عمارت و آبادی و خانواری هم این‌جا ندارد و به این واسطه خیلی پاکیزه و تمیز است. رفتیم تا زیر چنار پیاده شویم. دو چنار است، هر دو در بلندی و قطر و شاخه و ترکیب مثل هم که گویا دو برادر

هستند. چنارهای قوی پربرگ بلند قطوری که می‌گفتند هر یک هزار سال [سن] دارند. فاصله‌ی مابین این دو چنار هم دو ذرع می‌شود و در وسطش طاقی تشکیل داده. بالاتر از چنارها به مسافت کمی چشمه‌ای است که به قدر یک چارک آب از آن بیرون می‌آید و از پهلوی چنار می‌گذرد. قدر دورتر از آن هم باز چشمه‌ی آبی می‌جوشد. سر چشمه آفتاب‌گردان زدند. ناهار خوردیم و تا عصر این‌جا بودیم.

عصر سوار شده، رانندیم برای منزل و از پلی که نزدیک کوهان بود، گذشته، همه‌جا از کنار حاصل زراعات و از سر نه‌های بزرگ و کوچک عبور می‌کردیم که بعضی جاها برنجکاری هم کرده بودند و زمین‌ها باتلاق شده بود. همه‌جا آمده، از اردوی نظامی هم گذشتیم. مجدالدوله پیش از ما سوار شده، به منزل آمده، دیده بود راه گل و باتلاق و بد است. سوار شده، برگشته، جلو آمده بود و بلدی می‌کرد. آمدیم تا نزدیک چادر جناب امین‌السلطان. امین‌السلطان به حضور رسید. از آن‌جا گذشته، آمدیم به سراپرده. چادر ما را در بیدستانی کنار رودخانه زده‌اند. جای خوبی است.

امشب هم شب عیدغدیر است. پیش از شام در روی تپه‌ای که این طرف ده ببارستم و مشرف به سراپرده است، اسباب آتش‌بازی حاضر نموده و چراغان کرده بودند. اسباب آتش‌بازی را از طهران نایب‌السلطنه به این‌جا فرستاده بود. فرمودیم شروع به آتش‌بازی کردند. خیلی آتش‌بازی مفصل خوبی بود.

از قراری که از طهران امروز خبر تلگرافی رسید میرزا سیدعبدالله انتظام‌السلطنه برادر میرزا عیسی وزیر، که رئیس پلیس بود، در طهران مرده است.

در سراب گاماساب که منزل قبل بود، چیز غریبی دیدیم. روزها وقت عصر به قدر کرورها از این پروانه‌های کوچک آمده، از روی رودخانه به مسافت ده ذرع

بالتر از آب پرواز می‌کردند و می‌رفتند توی غاری که سرچشمه است و شب‌ها آن‌جا خوابیده، صبح زود از غار بیرون می‌آمدند و باز روی رودخانه را گرفته، سرازیر می‌آمدند و بعد کم کم متفرق می‌شدند و در صحراها می‌گشتند. عصر باز مراجعت به غار می‌کردند.

### روز چهارشنبه، هیجدهم، بابا رستم

امروز عید غدیر است و در منزل ماندیم. صبح در سراپرده، جناب امین‌السلطان و شجاع‌السلطنه سردار و سایر صاحب منصبان نظامی و عملی خلوت به حضور آمدند. بعد امیرخان سردار، میرزا موسی‌خان پیشکار - والی پشتکوه لرستان - را به حضور آورد. مردی است که ریش بلندی دارد. از طایفه‌ی رشی مو [شینو] است. آدم زرنگی به نظر می‌آمد.

امروز را تا شب منزل ماندیم و سوار نشدیم. دو ساعت به غروب مانده، رفتیم بیرون سراپرده. جناب امین‌السلطان هم حضور داشت. محمدحسین خان - رئیس اصطبل توپخانه - به قدر صد، صد و بیست رأس از اسب‌های توپخانه را که در نهایند است، به حضور آورده، سان داد. اسب‌های خوب چاقی بودند.

### روز پنجشنبه، نوزدهم، سراب کیان

امروز باید برویم سراب کیان، یعنی به جهت سیاحت و تماشا رفته، عصر مراجعت می‌کنیم. صبح زود برخاسته، سوار شدیم. امیرخان سردار هم چون این‌جاها را بلدیت دارد، در رکاب ما سوار شد و مرط - آدم او که ترکمان است - همه‌جا از جلوی ما راه را بلدی می‌کرد.

از دره‌ی نهاوند به طرف صحرا رانیدیم. شهر نهاوند هم دست راست افتاده، اما خیلی دور است. یک راهی هم از دامنه می‌رفت که خیلی خوب و خلوت بود، لکن ما به راهنمایی مرط از این راه رفتیم. از تپه‌ای بالا رفته، جلگه‌ی دیگری پیدا شد که دهات نهاوند در این صفحه واقع است و تمام صحرا پوشیده از حاصل زراعت بود. جاده‌ی باریکی داشت که ما از کنار زراعات می‌رفتیم.

به اول دهی که رسیدیم زراکون یا زرایین [زرامین] است و راه رو به مغرب جنوبی است. در دست راست هم ده برزو [برزول] و گیران [گیان] بود و دست چپ، ده کرک علیا و سُفلا؛ و ما از وسط دو کرک گذشتیم. ده حاجی‌آباد هم دست چپ واقع بود.

از کرک که گذشتیم، جلگه وسیع شد و ده کیان از دور نمایان شد که روی تپه واقع است، اما این تپه مصنوعی است. قلعه‌ای دارد. دور تپه هم خانه است و باغات هم دارد، اما دور بود و ما نزدیک آنجا نرفتیم.

کیان اول خالصه‌ی دیوان بوده، بعد به مالکیت از طرف دولت به محمدخان نهاوندی واگذار شده است. ده بزرگی است. آب این چشمه‌ی کیان قریه‌ی کیان را هم مشروب کرده، به دهات دیگر می‌رود و همه‌ی این جاها از این آب مشروب می‌شود.

پایین‌تر از کیان هم دهات زیاد به نظر می‌آمد که باغات هم داشتند. حاصل زراعت این جاها را درو می‌کردند، اما بهاره کاری که کرده بودند، هنوز سبز بود. حاصل زیادی هم بود که هنوز درو نکرده بودند. زراعت این جاها به قدری خوب و باز شده بود که با اسب که از پهلوی حاصل می‌گذشتیم، بلندی حاصل تا کله‌ی اسب بود.

خلاصه از این جا راه رو به جنوب و کوه شد که چشمه‌ای توی تنگه و زیر این کوه است. کوه متوسطی است، چندان بلند نیست، اما دو سه لکه برف داشت. یک

دهی هم پایین‌تر از این جاست، اسمش ورزانه [ورازانه] است و یک گردنه‌ای دارد معروف به گردنه‌ی ورزانه که از این گردنه به خاوه می‌رود. قدری دیگر که رفتیم، زراعات تمام شد و به صحرا افتادیم. صحرای سنگلاخی بود. مجدالدوله و امین خلوت و سایر عمله‌جات خلوت در رکاب بودند.

رفتیم تا رسیدیم به جنگلی که دره‌ای تشکیل می‌دهد و اشجار جنگلی زیادی دارد. دست راست، همه درخت بلوط است. وسط دره هم نهر آبی جاری است که به احجار می‌خورد و صدا می‌کند. دو طرف نهر هم همه‌جا درخت‌های چنار و گردو و بلوط و اشجار جنگلی است. چنارهای پایین دست دره ریشه‌های خیلی کهن دارد، لیکن کتل‌هایش را نمی‌دانیم بریده یا چه کرده‌اند که همه چتری شده است، اما باز خیلی بزرگ و سایه گستر است.

دست چپ هم باز تپه‌های جنگل دار است که درخت‌های بلوط و غیره دارد. بالاتر که می‌رود، درخت‌های چنار خیلی بزرگ می‌شود، به قدر درخت امامزاده صالح قریه‌ی تجریش شمیران، اما خیلی صاف‌تر و بهتر، و شاخه‌های خیلی بزرگ و بلند دارد که کله‌ی چنار پیدا نیست. همه‌ی رود در سایه‌ی اشجار است. به طوری که اگر اردو بیاید این‌جا بیفتد، تمام اردو می‌توانند در سایه‌ی درخت‌ها باشند بدون این‌که چادر بزنند. امامزاده یا پیری هم در این‌جا مدفون است که سر قبرش چهار طاقی دارد، اما خراب شده. این‌جا را محمود میرزای مرحوم ساخته است و سنگ مرمری هم به دیوار نصب کرده‌اند که تاریخ بنای این‌جا بر آن سنگ منقور است. در سنه‌ی هزار و دویست و سی و نه که هفتاد سال قبل از این باشد، این‌جا را بنا کرده است. قبرستان کهنه هم زیر جنگلی هست که خیلی قدیم است، اما حالا در این‌جاها آبادی و عمارتی نیست.

رفتیم تا رسیدیم به سرچشمه‌ای که از زیر کوه سنگی در می‌آید. از دو طرف کوه آب می‌جوشد. از وسط هم آبی در می‌آید به رنگ آبلیمو سفید رنگ، اما هیچ بویی ندارد. جوشش می‌کند، مثل این است که گاز داشته باشد و داخل این آب‌ها شده، همه را سنگین و بد می‌کند. این است شکل این چشمه، زیر چشمه که چنارهای بزرگ زیادی داشت و از اطراف، آب جاری و وسط، تختی طبیعی بود، فرمودیم آفتاب‌گردان زدند. ناهار خوردیم. توی راه که می‌آمدیم، مجدالدوله خواست تفنگ به باقرقره بیندازد که غفلتاً اسبش برجست، تفنگ از دستش در رفت و افتاد به زمین، تمام دست مجدالدوله را زخم کرد.

سه ساعت به غروب مانده، سوار شدیم برای منزل و از راه دیگر که از بغله‌ی کوه می‌رفت، رانده افتادیم به دست بالا به طوری که ده حاجی آباد خیلی پایین دست چپ ما ماند. اهالی این دهات رسم و عادت غریبی دارند. در تابستان‌ها از آبادی و منازل خودشان بیرون آمده، در صحرا سیاه چادر می‌زنند. اهل هر دهی بیرون آمده، مقابل ده خودشان چادر زده بودند. از میان سیاه‌چادرهای زیادی عبور کردیم و همه‌جا از دره و ماهورها و دامنه‌ها آمدیم تا بالای اردو و از آن‌جا به اردو سرازیر شدیم. نزدیک غروب بود که به اردو رسیدیم؛ یعنی هنوز به سرا پرده نرسیده بودیم که توپ را انداختند. پیاده شده، رفتیم به سرا پرده.

نهایند بعضی شاهزاده‌ها دارد از اولاد محمدزمان میرزا پسر مرحوم میرزا که یکی از آن‌ها پاشاخان و در کرمانشاهان است که امیر نظام در حوزه‌ی ایالت خود او را به خدمت و مأموریت می‌فرستند و دختر ابوالفضل میرزا پسر ظل‌السلطان مرحوم که در عراق عرب است، زن پاشاخان است؛ و پسر پاشاخان که جوان خوبی است، در

جهان‌آباد می‌نشیند.

روز جمعه، بیستم، نهاوند

صبح برخاستیم. سه نفر از مجتهدین نهاوند امروز صبح به همراهی جناب امین‌السلطان به حضور آمدند. جناب آقا شیخ محسن، جناب آقا میرزا علینقی، جناب ملاعلی اکبر.

بعد برخاسته، سوار شدیم و از چادر بشیرالملک گذشتیم. جلو راه نهرهای بزرگ و کوچک زیاد داشت و تمام زمین و اطراف راه هم حاصل زراعت بود که باید تا مسافتی از کنار زراعت عبور کنیم. به نهر عمیقی هم برخوردیم که پیاده شده، از آن گذشتیم. آن طرف نهر کالسکه‌ی ما را نگاه داشته بودند. به کالسکه نشسته، تا نزدیک ده رفته، از آن‌جا پیاده شده، سوار اسب شدیم و کالسکه را فرمودیم برگردانند.

راندم برای ترکان ترکان. اعتمادالحضره و اکبرخان نایب ناظر هم صبح به آن‌جا رفته، نهار گرم حاضر کرده بودند. رفتیم زیر همان چنار. آفتاب‌گردان زده بودند.

امروز تا عصر به خواندن و ملاحظه‌ی عرایض و نوشته‌جات زیادی، که امین خلوت به حضور آورده بود، مشغول بودیم. بعد از فراغت از نوشته‌جات هم نقشه کشیدیم. عصر سوار شده، مراجعت به منزل نمودیم. آن چشمه‌ای که نزدیک آن‌جا کشیکچی باشی چادر زده است و نوشتیم که روز آمدن باتلاق بود و به زحمت از آن‌جا گذشتیم، صدف زیادی توی نهرش دارد. حاجی آقای پیش‌خدمت صدف بسیاری جمع کرده، به حضور آورده بود و عرض می‌کرد مردم هم خیلی جمع کرده‌اند. یکی از آن صدف‌ها که حاجی آقا آورده بود، توی آن یک چیزی مثل مروارید داشت.

## روز شنبه، بیست و یکم، و سَج

امروز باید برویم و سَج که از دهات نهند و سه فرسنگ راه است. سوار شده، افتادیم به همان راهی که می‌رود به شهر و گل زرد که آن روز هم از همین راه به شهر رفتیم. آمدیم از پل گذشته، با کالسکه نشستیم و همه جا آمده، از گل زرد گذشته، به شهر رسیدیم. جمعیت زیادی از مردم تماشایی و اهل شهر در اطراف راه جمع شده بودند. نزدیک شهر که آمدیم، از آن جا راه برگشت رو به شمال شهر و دور زده از آن طرف شهر گذشتیم. قدری راه آمده، از پهلوی قلعه‌ی محمدحسن خان عبور کردیم. این قلعه را محمدحسن خان قاجار پدر مرحوم امیر نظام، که نسقچی باشی خاقان مغفور فتحعلی شاه بوده و یا در نهند حکومت یا در همین جاها اقامت داشته است، ساخته. از قلعه‌ی دیگر هم گذشتیم. دست چپ راه، دهات و جلگه است و دست راست کوه است؛ اما این جلگه غیر از جلگه‌ی کیان است. روزی که به کیان می‌رفتیم، این جلگه هیچ پیدا نبود و دیده نشد. یک رشته کوهی میانه‌ی این جلگه و جلگه‌ی کیان کشیده شده که از این جا هم جلگه‌ی کیان پیدا نیست. این جلگه معروف به جلگه‌ی کفراشی است.

قدری که آمدیم، از ده کفراشی هم که مال محمدخان است، عبور کردیم که بعد از دهپول [دهفول]، ملکی آقانورالدین امام جمعه گذشته، در نزدیکی قریه‌ی چورک [چولک] ملکی آقاتراب، چون وقت ناهار شده بود، سوار اسب شدیم. در این بین یک لری را دیدیم، پرسیدیم: «در این جا آب هست؟» گفت: «برف آو.» یعنی برف آب خوب هست، خیلی سرد. رفتیم دیدیم چشمه‌ای است نی دارد! معلوم شد آب این جا را مردکه‌ی لر برف آو می‌گفت!

بعد آمدیم نزدیک چند درخت بید که آب این چشمه می‌آمد از آن جا می‌گذشت.



فرمودیم آفتاب‌گردان زدند. به ناهار افتادیم. بدجایی نبود. بعد از ناهار، باز سوار کالسکه شده، یکسر رانیدیم برای وسج. قریه‌ی وهمان ملکی آقا نورالدین امام جمعه و قریه‌ی سعدو قاص دو چنار بلند هم داشت و این کوه برفی که از بروجرد تا این جا همین‌طور امتداد دارد، تا مقابل قریه‌ی سعدو قاص برف دارد و مقابل این‌جا هم به قدر دو لکه برف داشت. از این‌جا به بعد دیگر رشته‌ی این کوه قدری کوچک و کوتاه شده و دیگر برف هم ندارد، تا مقابل گوشه رو به مغرب می‌آمدیم. از این‌جا راه برگشت رو به شمال به سمت وسج. در دست راست هم مزرعه‌ی باباپیره ملکی محمدخان و قریه‌ی شادمانه ملکی آقاتراب در دامنه‌ی کوه پیدا بود. پشت همین کوه دست چپ باز خاک خاوه و لرستان است. دست راست هم کوه‌های سنگی و نورمان بدی بود که به نظر خشک و کثیف می‌آمد. دست چپ هم بعد از این کوه‌های برفی، کوه‌های خشک بی‌آب و سبزه از دور به نظر می‌آمد.

آمدیم تا وسج که منزل است و ملکی آقاتراب است. دهی است کم درخت، بیدستان طولانی دارد. خیال می‌کردیم سراپرده این‌جا زده‌اند. وقتی آمدیم، دیدیم اردو این‌جا افتاده، اما سراپرده‌ی هیچ پیدا نیست. آمدیم به رودخانه‌ای رسیدیم که ده بیست سنگ آب گل‌آلودی داشت. دیدیم کالسکه از رودخانه نمی‌رود. سوار اسب شدیم و از آب گذشتیم. اهل اردو بعضی برهنه شده، توی آب رفته و اسب به آب انداخته، آب می‌دادند. این رودخانه از سمت ملایر می‌آید. مسافت زیادی باز رفته تا به سراپرده رسیدیم. اردو هم در محوطه‌ی این‌جا افتاده بود. چادر ما را کنار رودخانه زده بودند، اما میان دره‌ی کوه واقع بود و چندان خوش هوا نبود. پیاده شده، رفتیم توی سراپرده، هوا خیلی گرم بود. بعد از مغرب جناب امین‌السلطان را خواستیم. بعضی فرمایشات داشتیم، فرمودیم؛ و جناب امین‌السلطان رفت.

بالتر از سراپرده‌ی توی این تنگه که رودخانه از آنجا می‌گذرد، قریه‌ی طائمه است که ملک آقاتراب است. در وسج، پل آجری پنج چشمه‌ای هست که روی رودخانه است. گفتند مرحوم حاجی میرزا محمود مجتهد بروجردی این پل را بنا کرده است.

### روز یکشنبه، بیست و دویم، فرسج

امروز باید به فرسج برویم. صبح زود برخاسته، آمدیم بیرون، سوار اسب شده، رفتیم تا نزدیک کالسکه و از آب گذشتیم. جناب امین‌السلطان حاضر بود. کامران میرزا حاکم نهاوند از این جا مرخص شده، به نهاوند رفت. به کالسکه نشسته، دوباره با کالسکه از رودخانه عبور کردیم. از بالای ده راهی بود، از آن راه آمده، به جلگه افتادیم. دست راست راه همه جا خشک است و منتهی به کوه می‌شود. راهی دیگر هم هست از محاذی سراپرده، که از توی کوه همه جا می‌رود به فرسج، و نزدیک‌تر از این راه است. عزیزالسلطان از آن راه رفته بود؛ اما از این راه کالسکه رو که ما می‌آییم، باید سه فرسخ و نیم راه باشد.<sup>۱</sup> دست راست، چنان که نوشتیم، همه جا خشک و بی‌سبزه و آبادی است و منتهی می‌شود به کوه‌های خشک که نزدیک به جاده است. دست چپ هم به مسافت یک فرسخ، بلکه کم‌تر، منتهی می‌شود به کوه، و همان رشته کوه برفی هم که مقابل سعد و قاص است، در دست چپ پیدا بود. اسم این کوه گرو است. صحرای دیروز و امروز از طرف دست چپ علف شیرین‌بیان زیادی داشت که آدم از دور خیال می‌کرد چمن است. راه زیادی آمدیم. جمعیت زیادی از سواره و پیاده طرفین راه ایستاده بودند. جعفرخان یاور فوج نهاوندی هم دیده شد که از طایفه‌ی سلد [سلگی] است و از

۱. راه چهار فرسخ بود (روزنامه‌ی خاطرات اعتمادالسلطنه، ص ۸۲۳)

همین طایفه سرباز هم می‌دهند. در دست چپ دهات کاریز [کهریز] دیده شد. سه کاریز است. دهات این‌جا کم‌درخت است. اسامی دهاتی که امروز سر راه دیده شد، بعد نوشته خواهد شد. بلوک سلد [سلگی] منتهی می‌شود به بلوک خزل. تا آخر محال سلد که آمدیم، راه رو به مغرب بود. از آن‌جا برگشت رو به شمال که رو به تویسرکان می‌رود و راه باز همه کوه و دره است.

رفتیم تا رسیدیم به یک رودخانه یا که از تویسرکان می‌آید. آبش بی‌صداست و اطرافش بوته‌زار و چمن است. با نه‌هایی که از رودخانه منشعب کرده بودند، قریب ده سنگ آب داشت. سوار اسب شده، رفتیم کنار رودخانه و به ناهار افتادیم. اما هوایش گرم بود. بعد از ناهار، خواستیم این‌جا تا عصر بمانیم، دیدیم درخت و سایه ندارد و به ملتزمین بد می‌گذرد. سوار شده، راندیم برای فرسج که اگر در راه جای خوبی دیدیم، به عصرانه بیفتیم.

راه زیادی آمدیم تا دست چپ رسیدیم به ده من جان که ملک اکبر میرزا پسر مرحوم معین‌الدوله است. زیر دست ده قلمه زاری بود. درخت تبریزی داشت. رودخانه‌ی تویسرکان هم از این‌جا می‌گذرد. سایه‌ی خوبی داشت. فرمودیم آفتاب‌گردان زدند. پیاده شده، قدری استراحت کردیم و تا عصر این‌جا بودیم.

دهاتی که دست چپ دیده شد، از این قرار است: سه قریه‌ی کاریز در محال سلدی، ملکی عسکرخان سرتیپ ملایری؛ حبیب‌آباد در محال خزل، ده نو، عبدالملکی، ده موسی که این‌ها همه خالصه‌ی دیوان بوده و به ملکیت به سیف‌الدوله مرحمت و واگذار شده است. بعد باز سمت راست چپ راهی که رو به شمال و طرف تویسرکان می‌آید، دهاتی که دیده شد، از این قرار است: کارخانه، ملکی امام جمعه‌ی تویسرکان، لامیان، ملکی کامران میرزا، من جان ملک اکبر میرزا که در آن‌جا عصرانه خوردیم.

در بین راه، فضل‌الله میرزا پسر فتح‌الله میرزا ابن جهانگیر میرزا پسر نایب‌السلطنه‌ی مغفور را که جوانکی است، دیدیم. با سوارهای جمعی اکبر میرزا جلو آمده بودند. دو ساعت به غروب مانده، سوار کالسکه شده، راندم. اکبر میرزا و تیمور میرزا پسرهای معین‌الدوله با بیست سی نفر سوار که جلو آمده بودند، دیده شدند. از اکبرآباد که دست چپ واقع است، گذشتیم. ده خوبی است. بعد، از ده چاشته‌خوره که تیول سلطان سلیم میرزا بود و حالا متعلق به اولاد او است. اولادش هم پیاده سر راه ایستاده بودند. ده معتبری است. کوه خان گورمز دست چپ و کوه قزل ارسلان<sup>۱</sup> که دو قلعه‌ی مخروطی مرتفع است، نیز از دست چپ پیدا بود. قزل ارسلان، از اتابکان آذربایجان، قلعه‌ای در این کوه ساخته بوده است که شیخ سعدی در بوستان می‌گوید:

قزل ارسلان قلعه‌ای سخت داشت که گردن به الوند بر می‌فراشت  
و مقصودش همین قلعه و همین محل بوده است.  
کوه الوند روبه‌رو پیدا بود. تویسرکان هم در دره‌ی الوند پیدا بود. قریه‌ی فرسفیج هم که منزل است، ده معتبری است. اشجار و سبزه‌ی زیادی دارد، رودخانه‌ای هم از این جا می‌گذرد. سراپرده را هم جای خوبی زده بودند. قریه‌ی فرسفیج بالاتر از اردو است. اردو را در چاشته‌خوره، که تیول سلطان سلیم میرزا است، زده‌اند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

۱. در جغرافیای راه عراق عجم: «غزل ارسلان».